

زبان فارسی ترجمه شده، به مأخذ دست دوم درآمدی بر فلسفه فلوطین [نوشته دکتر پورجوادی] احاله می‌کند.

راست است که نویسنده باید تا حد امکان به منابع دست اول ارجاع بدهد، اما چنانکه ایشان در بخشهای بعدی مقاله آورده‌اند، توجه به سطح مخاطبان نیز از دیگر لوازم نویسندگی است. اگر اینجانب مستقیماً به آثار فلوطین ارجاع می‌دادم، در واقع، به حال و مقام مخاطب توجه نکرده بودم، چه دانشجویی که بخواهد وجوه تشابه افکار فلوطین و سنایی را از روی آثار فلوطین دریابد باید هم اطلاعات کافی از فلسفه داشته باشد و هم علاوه بر آن، قدرت تجزیه و تحلیل یک متن کهن فلسفی را دارا باشد. بماند که حجم نسبتاً زیاد آثار فلوطین، خود مساله مهمی است. یک چنین انتظاری از دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی - یعنی مخاطبان کتاب مورد بحث - کمی زیاده از حد به نظر می‌رسد. از دیگر سو کتاب دکتر پورجوادی هم قابل اعتماد است و هم اندیشه‌های فلوطین را بطور خلاصه و به زبان ساده بیان کرده است. بعلاوه در کتاب دکتر پورجوادی، منابع برای مطالعات تکمیلی ذکر شده است. استادان زبان و ادبیات فارسی هم برای تحلیل اندیشه‌های بزرگانی چون عین‌القضاة همدانی، ابن عربی و حتی عطار و مولوی کتابهای تحلیلی نوشته‌اند که ارجاع دادن به یک چنین کتابهایی، عیب یک نویسنده نیست. این را هم باید اضافه کرد که غرض اصلی ارجاع دادن - در کنار دیگر اغراض - هدایت خوانندگان است به طرف منابع تکمیلی تا خواننده در صورت نیاز بتواند مطالعاتش را کاملتر کند. برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی - مخاطبان کتاب من - این هدف با ارجاع به کتاب دکتر پورجوادی بهتر برآورده می‌شود تا ارجاع به آثار فلوطین. به دلایل سه گانه مذکور اینجانب بهتر دیدم که به

کتاب برای اثبات اینکه سنایی در حدیقه به باورهای شیعیان درخصوص جبر و اختیار نزدیک شده، عباراتی از حدیقه را ذکر کرده و سپس به متن حدیقه ارجاع داده‌ام. اینها سند ادعایی است که در صفحه ۳۱ آمده و البته دامنه آن بحث به صفحات ۳۲ و ۳۳ هم کشانده شده است. بر این اساس، ادعای من بی‌سند نیست.

ب - اشکال دیگری که در همین بخش مقاله بصورت ضمنی مطرح است اینکه چرا اینجانب کتاب آشنایی با علوم اسلامی اثر مرحوم مطهری را به عنوان مأخذ آشنایی با عقاید کلامی اشاعره ذکر کرده‌ام.

اینجانب در ضمن بحثهای بعدی و هم در بخش منابع، کتاب فرهنگ علم کلام را هم ذکر کرده‌ام. دو کتاب مذکور در حدی هست که بتواند عقاید کلامی اشاعره را به زبان ساده برای دانشجویان تقریر نماید. بخصوص که کتاب مرحوم مطهری از کتب درسی دانشجویان - برای درس آشنایی با علوم اسلامی - است و آنها آشنایی ذهنی با این کتاب دارند. تصور می‌کنم اینکه من به یک کتاب دانشگاهی ارجاع داده‌ام، با معیارهای علمی مغایرت ندارد.

پ - اشکال دیگری که منتقد محترم در همین بخش آورده‌اند اینکه «در صفحه ۴۷ از مُثُل افلاطونی و تمثیل سایه و غار سخن گفته اما از سند خبری نیست...».

برخی موضوعات هستند که بواسطه تکرار زیاد، به اصطلاح «عَلَمٌ بِالْعُلْمِ» شده‌اند. مُثُل افلاطونی و تمثیل سایه و غار هم در کتب دبیرستانی آمده و هم در کلاسهای دانشگاهی به کرات مطرح می‌شود چنانکه شاید بتوان آن را مصداق «عَلَمٌ بِالْعُلْمِ» دانست. تصور من بر این بود که برای یک چنین موضوعاتی نیاز به ذکر سند خاصی نداریم.

ت - انتقاد دیگری که به نظر منتقد محترم رسیده اینکه چرا «به جای ارجاع خواننده به آثار فلوطین که به

پیش از هر چیز لازم می‌دانم از جناب آقای دکتر حبیب‌الله عباسی تشکر کنم که زحمت نقد و بررسی کتاب اینجانب را پذیرا شده‌اند. بخصوص که سعی ایشان بر آن بوده تا از منظری علمی و به دور از هرگونه افراط و تفریط در داوری، کتاب را چنانکه هست معرفی و نقد نمایند. آنچه مرا به تقریر این نوشته واداشت، بیشتر دو نکته بود؛ نخست بیان مراتب قدردانی و امتنان از نویسنده محترم و دیگر تذکار پاره‌های نکات که به گمانم از چشم ناقد محترم دور مانده است.

بخشی از اشکالاتی که دکتر عباسی متذکر شده‌اند، با دیده منت می‌پذیرم و قطعاً در چاپ دوم کتاب آنها را اصلاح خواهم کرد و برای پاره‌های دیگر از اشکالات توضیحاتی را لازم می‌بینم که در ذیل به آنها می‌پردازم؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

۱- درباره بخشی از مقاله مذکور تحت عنوان «عدم مستندسازی و استفاده از منابع دست اول» چند نکته قابل ذکر هست:

الف - در این بخش آمده: «نویسنده در صفحه ۳۱ مدعی است که سنایی در مساله جبر و اختیار و قضا و قدرگاهی به اشاعره نزدیک است و گاهی از آنها فاصله گرفته و به موضع شیعیان نزدیک می‌گردد اما سندی نمی‌دهد...».

در پاسخ اذعان می‌دارم که صفحات ۳۲ و ۳۳ کتاب تفصیل همین مطلبی است که در صفحه ۳۱ آورده‌ام و در ضمن آن، سند ادعایم را ذکر کرده‌ام. از آن جمله اینکه در صفحه ۳۲، پاراگراف پایانی نوشته‌ام که سنایی درباره گناهان انسان و ارتباط آن با قضا و قدر به باورهای اشعریه نزدیک شده و سپس دو مثال از دیوان به عنوان سند ادعایم آورده‌ام. یا اینکه در صفحه ۳۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

سید مهدی زرقانی

پاسخی به مقاله روی و آینه

رو در روی آینه



افق‌های شعر و اندیشه  
سنایی غزنوی

به شماره ۱۳۰ پاره‌ای از حدیقه الحقیقه

ذاتی: سید مهدی زرقانی

یک کتاب دست دوم ارجاع بدهم.

ث - اشکال دیگری که در همین بخش مقاله آورده شده اینکه «تمام مطالبی که از قول ابونصر سراج (مؤلف اللمع) ذکر شده به نقل از مصباح الهدایه است و نویسنده خود به این کتاب مراجعه نکرده است [!] حال آن که اللمع در فهرست پایانی کتاب جزء منابع ذکر شده است.»

نمی دانم منتقد محترم از کجا به این نتیجه جزمی رسیده‌اند که من اللمع اثر ابونصر سراج را ندیده‌ام. در صفحه مذکور نام سه کتاب را آورده‌ام. محبت نامه خواجه عبدالله، اللمع ابونصر و مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی. در زیرنویس، مشخصات و صفحه محبت نامه و مصباح الهدایه را آورده‌ام اما اللمع از قلم افتاده است. نخست باید عرض کنم تاکید بیشتر من بر مصباح الهدایه بدان سبب است که این کتاب - گرچه بعد از سنایی نوشته شده - مطالب مهم و موضوعات اساسی عرفان اسلامی را به شیوه مدون و مرتب در خود جای داده است. بطوریکه علاوه بر امتیاز مذکور، مشتمل بر مباحث کتب عرفانی پیش از خود مثل اللمع، تعرف و کشف المحجوب نیز می‌باشد و مراجعه به این کتاب دانشجویان را از کتب نامبرده دیگری نیاز می‌کند. بدین سبب من در متن کتاب چند مورد از مصباح الهدایه نامبرده‌ام، اما این تاکید بدان معنی نیست که اینجانب کتاب اللمع را ندیده باشم و به تعبیر منتقد محترم، «تمام مطالب» مربوط به کتاب اللمع را از مصباح الهدایه نقل کرده باشم. شاید بهتر بود انتقاد مذکور اینگونه مطرح می‌شد که چرا در زیرنویس، مشخصات دقیق و ذکر صفحه مورد نظر کتاب اللمع نیامده است؟ این انتقاد واردی است و امیدوارم در چاپ بعدی آن را برطرف کنم.

ج - انتقاد دیگری که در ذیل همین بخش آمده، این است: «نویسنده در ص ۱۸۴ نوشته: نکته دیگر تأثیرپذیری فراوان حافظ است از قلندریات عرفانی سنایی اما در عین حال سند و مآخذ و مصداق و نمونه‌ای» اینکه اینجانب برای این ادعای خود مأخذی ذکر نکرده‌ام، بدان سبب است که این نکته را در جایی ندیدم و حاصل تلاش ذهنی خودم می‌باشد اما در خصوص مصداق و نمونه و دلایلی که برای نکته مذکور آورده‌ام و ظاهراً از چشم منتقد محترم دور مانده است، موارد ذیل را ذکر می‌کنم.

در ادامه بحث مذکور در کتاب، ص ۶-۱۸۴، اینجانب ابتدا به بیان مستند شیوه برخورد سنایی با مفاسد اجتماعی پرداخته‌ام و سپس در پایان بحث - ص ۱۸۶ - این عبارات را نوشته‌ام: «سنایی... پیوسته از زاهدان و عابدان ریائی شکایت می‌کند... جایگاهی که این گروه ریاکار بدان رفت و آمد می‌کردند نیز در حقیقت جایگاه فاسقان و ریاکاران بود؛ مسجد و صومعه... سنایی برای مبارزه با این گروهها و برای نشان دادن چهره حقیقی آنها به نكوهش مسجد و صومعه و شیخ و زاهد می‌پردازد تا به مخاطبان خود حالی کند نه این ظاهر سازان حقیقتی دارند و نه محل رفت و آمد آنها که تنها نام مقدسی دارد و بس. نقطه مقابل این مسجد و صومعه را سنایی خرابیات قرار داده است. جایی که به

رغم نامش، مردان حق در آن مقیم‌اند. وی در انتخاب نام خرابیات نیز همان هدف پیشین را دنبال می‌کرده است؛ مبارزه فکری - قلمی علیه ظاهر فربیزی و ظاهرسازی. این روش مبارزه را بعدها عیناً حافظ در پیش گرفت.»

چنانکه ملاحظه می‌شود اینجانب هم شیوه مبارزه سنایی را شرح داده‌ام و هم هدف او را تقریر کرده‌ام و بعد از آن هم درباره حافظ جمله‌ای را ذکر کرده‌ام که نشان می‌دهد حافظ در شیوه مبارزه علیه ریاکاران و هدف مبارزه، پیرو سنایی بوده است.

اگر منظور منتقد محترم این است که اینجانب باید ایاتی هم از دیوان حافظ می‌آوردم، در پاسخ اذعان می‌دارم که هدف کتاب مقایسه روش حافظ و سنایی نبوده بلکه سنایی محوریت موضوعی دارد، لذا من روش سنایی را توضیح دادم و تشابه آن را با روش حافظ ذکر کردم. محققان می‌توانند در تأیید یا رد این نکته مطالبی بنویسند یا بگویند. در هر حال عبارات مذکور که از متن کتاب انتخاب شده، سند و نمونه‌ای است برای ادعای اینجانب در خصوص تأثیر سنایی بر حافظ.

سند و نمونه دیگر از این تأثیر را در صفحه ۱۸۸ - ادامه همان بحث - آورده‌ام. در این بخش کتاب، پس از برشمردن ویژگیهای رند در شعر سنایی با استناد به اشعارش، این عبارات را آورده‌ام: «پس از بررسی این صفات رند خراباتی، تأثیر عمیق و شگرف سنایی بر حافظ معلوم می‌گردد چه وی علاوه بر اقتباس واژه رند [یا این بار معنایی از سنایی، صفات و ویژگیهای او را هم از شعر سنایی گرفته است و رند حافظ در واقع برداشتی هنرمندانه است از رند سنایی نه چیزی بیشتر؛ با این حال، رند حافظ دارای برخی صفات خاص هم هست که لزوماً در شعر سنایی نیامده است.»

چنانکه معلوم است در این بخش کتاب هم یکی دیگر از مصداقهای تأثیر سنایی بر حافظ را آورده‌ام. مصداق و نمونه دیگر را در ادامه همان بحث و در صفحه ۱۹۰ کتاب آورده‌ام: «قلندریات به اعتبار اینکه متأثر از دو خصلت بارز او [سنایی] یعنی ملامتی‌گری و مبارزه با ریاکاری است در بسیاری بخشها با معیارهای شریعت توافق و تناسب ظاهری ندارد؛ چنانکه بسیاری بخشهای دیوان حافظ.»

بر این اساس، به رغم آنچه منتقد محترم نوشته‌اند، اینجانب برای ادعای خود مصداق و نمونه و سند ارائه داده‌ام. شاید بهتر بود انتقاد به این شکل طرح می‌شد که برای آشنایی با روش حافظ در مبارزه با ریاکاران و مفاسد اجتماعی، باید منبعی در زیرنویس کتاب می‌آمد تا خوانندگان در صورت لزوم بدان مراجعه نمایند. این اشکال واردی است و امیدوارم در چاپ بعدی کتاب که همراه برخی مباحث تکمیلی خواهد بود، اشکال مذکور برطرف شود.

۲- درباره بخش دوم از مقاله مذکور که تحت عنوان «طرح مباحث کلی» آمده نیز چند نکته، لازم به ذکر است:

الف - اولین انتقادی که در ذیل این عنوان آمده، از این قرار است: «گاهی مؤلف مباحث کلی را بدون پرداختن به جزئیات آن طرح می‌کند که بیشتر به ادعا

می‌ماند تا اجتهاد علمی و آکادمیک» و سپس عباراتی آورده‌اند مشتمل بر اینکه اینجانب در مقدمه متذکر شده‌ام که در میان کتابهایی که در تحلیل اندیشه سنایی نوشته شده، هیچکدام کلیات اندیشه وی را مبتنی بر روش استقرای تام در مجموعه آثارش بررسی نکرده‌اند. منتقد محترم این نکته را از مقوله ادعاهای غیرعلمی به حساب آورده و خوانندگان را به کتاب‌شناسی سنایی از کتاب تازیانه‌های سلوک ارجاع داده‌اند.

در این خصوص باید متذکر شوم که کتاب تازیانه‌های سلوک از منابع اینجانب بوده است چنانکه در فهرست منابع کتاب هم ذکر کرده‌ام. با این حال برای اطمینان بیشتر یک بار دیگر هم به کتاب مذکور مراجعه کردم اما عقیده‌ام در مورد نکته‌ای که تقریر کرده‌ام، عوض نشد. آنچه من در مقدمه کتاب آورده‌ام مبحثی کلی نیست و نیاز به ذکر جزئیات هم ندارد منتها عباراتی را که منتقد محترم از مقدمه کتاب برگزیده‌اند، تصویری متفاوت از آنچه من در نظر داشته‌ام، به خواننده می‌دهد. برخی عبارات و جملات هستند که اگر آنها را بطور ناقص از زمینه اصلی خود جدا کنیم، معنایی کاملاً متفاوت می‌یابند. این حکم درباره جملاتی که منتقد از مقدمه کتاب ذکر کرده‌اند، صدق می‌کند. آنچه من تحت عنوان عدم وجود یک کتاب تحقیقی کامل و علمی درباره سنایی گفته‌ام، مربوط به بُعد محتوایی آثار او می‌گردد نه بُعد ادبی آثارش یا حتی شخصیت تاریخی وی. این در حالی است که از عباراتی که منتقد محترم از مقدمه کتاب اینجانب آورده‌اند، مطلب به گونه‌ای دیگر مستفاد می‌شود.

ب - اشکال دیگری که منتقد محترم در این بخش آورده‌اند اینکه چرا من مثنوی سیرالعباد الی البعاد را یک اثر نمادین یا سمبلیک خوانده‌ام در حالیکه به نظر ایشان مثنوی مذکور تمثیلی است نه نمادین. در ادامه هم وجه تمایز تمثیل و نماد را در این دانسته‌اند که نماد



### افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی

به همراه ترجمه‌های از حیدرعلی‌الحقیقه

تألیف: سیدمحمد زولانی

برخلاف تمثیل کوششی برای قابل فهم کردن تجربه نیست بلکه خود تجربه است و همان تفسیری را می‌طلبد که تجربه می‌طلبد و اینکه تمثیل پس از تجربه است و نماد همراه تجربه شکل می‌یابد.

کاش جناب آقای دکتر عباسی مأخذ این تعریفی که برای تمثیل و نماد آورده‌اند، ذکر می‌کردند تا اینجانب برای فهم بهتر موضوع به آن مأخذ یا مأخذ مراجعه می‌کردم. منتها برای ایشان، پوشیده نیست که سمبل یا نماد با آن تعریف خاصی که دارد از نقد ادبی مغرب زمین وارد شده و مدتی طول می‌کشد تا علمای بلاغت ما بتوانند آن را با جرح و تعدیل لازم، مناسب زبان و ادبیات فارسی کنند. اختلاف نظرها در تعریف و تحدید این اصطلاح دلیلی است بر اینکه این اصطلاح هنوز خام است و با طبیعت زبان و ادبیات فارسی متناسب نشده است. <sup>۱</sup> باری، دکتر شمیسا در کتاب بیان آورده است: «در داستانهای تمثیلی، مخصوصاً اگر مشبه، محذوف باشد، داستان کاملاً جنبه سمبلیک می‌یابد و می‌توان به آنها داستانهای سمبلیک گفت» و درباره تفاوت میان سمبل و تمثیل به نقل از یونگ آورده که «رمز یا سمبل تفسیری است از مضمونی ناخودآگاه حال آن که مستعاره در تمثیل خودآگاه است». <sup>۲</sup> دکتر پورنامداریان هم بر آن است که آن دسته از غزلیات عرفانی را که ناخودآگاه شاعر در آنها دخالت دارد، باید اشعار رمزی یا سمبلیک به حساب آوریم». <sup>۳</sup>

بر این اساس، می‌توانیم بگوییم اشعاری که از ضمیر ناخودآگاه شاعر سرچشمه می‌گیرد به نماد نزدیکتر است تا تمثیل. به ضرس قاطع می‌توان گفت تجارب شهودی عرفا از ضمیر ناخودآگاه آنها سرچشمه می‌گیرد و سیرالعباد در کلیت خود یک تجربه شهودی است و درست به همین علت بهتر است آن را نمادین بدانیم تا تمثیلی. <sup>۴</sup>

پ - همچنین در ادامه همین بحث نکته‌ای را آورده‌اند: «در جریانهای تصوف و عرفان بویژه شعر

عرفانی، شاعران دوره اول عموماً از عنصر تمثیل استفاده می‌کنند و کم کم از تمثیل به جانب استعاره حرکت می‌کنند و در نهایت به نماد می‌رسند چنانکه سنایی را می‌توان شاعری تمثیلی خوانند و مولوی را نمادگرا».

این تقسیم‌بندی و نتیجه‌گیری درست به نظر نمی‌رسد. در شعر سنایی استفاده از عنصر تمثیل را می‌بینیم چنانکه مثنوی مولوی هم مشتمل بر انبوهی از تمثیلات است. <sup>۵</sup> همچنین برخی غزلیات عرفانی سنایی و حتی دیگر قالبهای شعریش از ضمیر ناخودآگاه او سرچشمه می‌گیرد و بنابراین سمبلیک یا نمادین است چنانکه بسیاری از غزلیات مولانا در دیوان شمس و برخی موارد در مثنوی، نمادین است. بنابراین بهتر است به گونه‌ای دیگر به شعر عرفانی بنگریم. آن دسته از غزلیات عرفانی و دیگر اشعار که از ضمیر ناخودآگاه شاعران سرچشمه می‌گیرد سمبلیک یا نمادین است و آن بخش از اشعار که از ضمیر خودآگاه شاعران عارف سرچشمه گرفته و شرایط دیگر تمثیل را هم دارد، تمثیل است. بدین ترتیب سنایی در برخی اشعارش تمثیل‌گراست و در برخی دیگر نمادگرا چنانکه مولوی نیز؛ نه اینکه سنایی تمثیل‌گرا باشد و مولوی نمادگرا.

۳- در بخش دیگری تحت عنوان «غفلت از خواننده» نیز نکاتی قابل ذکر هست.

الف - منتقد محترم برآنند که در بسیاری قسمتهای کتاب [۱] از مخاطب اصلی که دانشجویان باشند غفلت شده و برای اثبات این موضوع مرقوم فرموده‌اند:

«از جمله آنجا که از تشابه باورها و اعتقادات سنایی با اشاعره و شیعه سخن رفته، خواننده‌ای که سابقه ذهنی از این مسائل ندارد درک آن برای وی دشوار خواهد بود».

با عنایت به اینکه ایشان مرقوم فرموده‌اند در بسیاری قسمتهای کتاب از مخاطب اصلی غفلت شده، انتظار می‌رفت دست‌کم چند نمونه ذکر کنند. اما درخصوص نمونه‌ای که ذکر کرده‌اند توضیحی لازم می‌دانم. اعتقاد اینجانب به عنوان یک مدرس دانشگاه آن است که ما وظیفه داریم سطح درک و توانایی تحلیل دانشجویان را هم ارتقاء دهیم و البته به افزایش محفوظات آنها بسنده نکنیم. این، اصلی بوده است که در همه بخشهای کتاب، نصب العین من بوده است.

بنابراین ضمن اینکه سعی در تبیین ساده و زودفهم موضوعات داشته‌ام، برخی مضامین لازم را هم در متن جای داده و برای کمک به دانشجویان دو کار عمده انجام داده‌ام. نخست اینکه برای هرکدام از مضامین مورد بحث، یک یا چند منبع معتبر و ساده در زیرنویس آورده‌ام تا دانشجویان علاقه‌مند برای تکمیل اطلاعات خودشان به آن کتابها مراجعه نمایند و دیگر اینکه در متن کتاب، تا آنجا که از بحث اصلی فاصله نگیرم، اشارات مختصری کرده‌ام. برای مثال در صفحات ۲۰ و ۲۱ درباره عقیده شیعه و اشاعره درخصوص «رویت خدا با چشم سر»، توضیح مختصری آورده‌ام. به نظر من رسید بیان توضیحات بیشتر در چنین مواردی از کتاب، هم حجم کتاب را زیاد می‌کرد و هم با روحیه تحقیق دانشجویی مغایرت داشت. باید به دانشجویان هم فرصت

مطالعه و تحقیق داد نه اینکه همه چیز را آماده در اختیار او گذاشت.

درخصوص پیشنهاد ایشان در تغییر لحن کتاب برای فاصله گرفتن از لحن پایان‌نامه هم لازم است بگویم که اینجانب پس از دفاع از پایان‌نامه بیش از یک سال روی آن کار کردم تا به مرحله کنونی رسید و این لحنی است که اینجانب عالماً و عامداً برای کتاب برگزیدم و با لحنی که پایان‌نامه داشت البته متفاوت است.

۴- درباره بخش دیگری تحت عنوان «عوام‌زدگی» هم یک نکته قابل ذکر هست. ایشان در این بخش مرقوم فرموده‌اند: «حضور برخی واژگان عوامانه مثل «اینکه دلمان می‌خواهد»، «وعظ‌الود»، «حکمت‌الود» و «بیانات»، از فخامت متن کاسته است».

«فخیم‌نویسی» از خطراتی است که نثر دانشگاهی را تهدید می‌کند چه تقید فراوان به این اصل، نثر را کلیشه‌ای و بی‌روح می‌کند. در مقابل «عوام‌زدگی» هم خطر دیگری است برای نویسندگانی که می‌خواهند از کلیشه خلاصی یابند. به نظر می‌رسد، حد وسط این دو سوی افراط و تفریط، یک نثر مقبول باشد. اینجانب تصور می‌کنم عبارات و ترکیبات «غیرفخیم» که در متن کتاب عالماً و عامداً گنجانده شده و منتقد محترم چند مورد را ذکر کرده‌اند، به اندازه‌ای نیست که نثر کتاب را گرفتار خطر «عوام‌زدگی» کرده باشد. در هر حال، قضاوت نهایی برعهده خوانندگان صاحب ذوق است.

۵- در بخشی تحت عنوان «افراط حروف‌نگاری» آمده است که «صورت درست حدیث کنت کنزاً مخفیاً... انی کنت کنزاً... است». گویا حدیث مذکور به دو شکل نقل شده است. اینجانب در اکثر مواردی که به یاد دارم، به همان ترتیبی نوشته شده که آورده‌ام؛ یعنی بدون انی.

در پایان یک بار دیگر از جناب آقای دکتر عباسی تشکر می‌کنم و امیدوارم در کار نقد به پیشرفت‌های روزافزونی نائل آیند.

#### ارجاعات:

- ۱- برای مثال رک به کتاب بیان، سیروس شمیسا، فردوسی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۸۹ به بعد و کتاب رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تقی پورنامداریان، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، بخش رمز و صور خیال و رابطه معنی با آنها.
- ۲- بیان، سیروس شمیسا، صص ۲۰۶.
- ۳- خانه ام ابری است، تقی پورنامداریان، سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۱۶.
- ۴- در صحبت شفاهی که با جناب آقای دکتر پورنامداریان داشتم، ایشان بر این عقیده بودند که سیرالعباد دست‌کم در برخی بخشها یک اثر نمادین است.
- ۵- برای آگاهی از تمثیلات سنایی به کتاب افقهای شعر و اندیشه سنایی اثر نگارنده مراجعه کنید و برای آشنایی با تمثیلات مولوی به دو کتاب بحر در کوزه و سرنی اثر عبدالحسین زرین‌کوب.
- ۶- برای مثال رک کتاب مرصادالعباد، نجم‌رازی، محمدامین ریاحی، علمی و فرهنگی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۴، صص ۷۱۶.

